



Original Research

The Place Of Justice In Imamih Jurisprudence

Mehdi Torkashvand ^{1*}, Sedigheh Zahedifar ², Ali Hossein Ehtashami ³

1 Phd student of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Department of Law, Faculty of Humanities, Mahalat Branch, Islamic Azad University, Mahalat, Iran.

2 Master of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Department of Law, Faculty of Humanities, Tuiserkan Branch, Islamic Azad University, Tuiserkan, Iran.

3 Associate Professor of Theology, Theology of Quran and Hadith, Department of Theology and Jurisprudence and Fundamentals of Law, Faculty of Literature and Humanities, Durood Branch, Islamic Azad University, Durood, Iran.

Article ID: 1400110233561

Received:
May 4, 2021

Accepted:
August 9, 2021

Available online:
September 22,
2021

Keywords:
justice, Imamih
jurisprudence,
sin, repentance.

Main Subjects:
Islamic
jurisprudence

Abstract

The study of the issue of justice in jurisprudence is of great importance; Because everywhere in jurisprudence, from worship and politics to judicial issues and the like, we find rulings that are tied to human justice. Justice must be observed in all aspects of human life. Justice is proved by the good appearance of individuals, the prevalence and martyrdom of the two just. And justice by committing a sin (how great, such as polytheism, adultery, sodomy, apostasy, etc. The criterion of being a great sin is that in the narrations and verses the promise of punishment has been promised for it, and what a minor sin). Disappears. Of course, some jurists believe that all sins, even minor ones, are major; Because in all of them, God becomes a sinner. And this theory is strong. (That is, sin, whatever it may be, is God's sin in it, and there is no need to divide the great and the small). There is a difference of opinion among the jurists as to why justice falls against morality; And the correct statement is that against morality, justice will fall. But by repenting again, one's justice is established.

*Corresponding Author: Mehdi Torkashvand

Address: Phd student of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Department of Law, Faculty of Humanities, Mahalat Branch, Islamic Azad University, Mahalat, Iran.

Email: m.torkashvand6565@gmail.com

جایگاه عدالت در فقه امامیه

مهدی ترکاشوند^{۱*}، صدیقه زاهدی فر^۲، علی حسین احتشامی^۳

۱ دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، واحد محلات، دانشگاه آزاد اسلامی، محلات، ایران.
۲ کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، واحد تویسرکان، دانشگاه آزاد اسلامی، تویسرکان، ایران.
۳ دانشیار هیات، الهیات علوم قرآن و حدیث، گروه الهیات و فقه و مبانی حقوق، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد دورود، دانشگاه آزاد اسلامی، دورود، ایران.

کد مقاله: ۱۴۰۰۱۱۰۲۳۳۵۶۱	
چکیده	تاریخ دریافت: ۱۴ اردیبهشت ۱۴۰۰
بررسی مسأله عدالت در فقه از اهمیت بالایی برخوردار است؛ چرا که در جای جای فقه از عبادات و سیاست تا مسائل قضایی و مانند آنها، احکامی را می‌یابیم که با عدالت انسان گره خورده است. عدالت در تمام ابعاد زندگی انسان، باید رعایت شود. عدالت با حسن ظاهر افراد، شیوع و شهادت دوعادل ثابت می‌شود. و عدالت با ارتکاب گناه (چه کبیره مانند شرک، زنا، لواط، ارتداد و... ملاک گناه کبیره بودن این است که در روایات و آیات وعده‌ی عذاب برای آن شده است و چه گناه صغیره). از بین می‌رود. البته برخی فقها معتقدند که تمام گناهان حتی گناهان صغیره، کبیره اند؛ چون در همه‌ی آنها معصیت خداوند می‌شود. و این نظریه قوی است. (یعنی گناه هر گونه که باشد معصیت خداوند در آن است و نیازی به تقسیم کبیره و صغیره بودن نیست). در مورد این که خلاف مروت باعث سقوط عدالت می‌شود میان فقها اختلاف نظر است؛ و قول صحیح این است که خلاف مروت باعث سقوط عدالت می‌گردد. ولی با توبه کردن باز عدالت فرد محرز می‌شود.	تاریخ پذیرش: ۱۸ مرداد ۱۴۰۰
	تاریخ انتشار: ۳۱ شهریور ۱۴۰۰
	کلیدواژه‌ها: عدالت، فقه امامیه، گناه، توبه.
	محورهای موضوعی: فقه و حقوق اسلامی

*نویسنده مسئول: مهدی ترکاشوند

آدرس: دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، واحد محلات، دانشگاه آزاد اسلامی، محلات، ایران.

ایمیل: m.torkashvand6565@gmail.com

۱- مقدمه

در دین مبین اسلام و منابع اصیل آن یعنی قرآن و سنت نیز به تفصیل درباره‌ی عدالت صحبت شده است و آیات و روایات بی‌شماری به شرح و تفصیل واژه‌ی عدالت و کلمات و مفاهیم مترادف و متضاد آن پرداخته‌اند. عدالت در تمام ابعاد زندگی انسان، باید رعایت شود. «عدل در وسیع‌ترین مفهومش، شامل حقوق خدا بر انسان (تکالیف الهی که انسان باید انجام دهد) و حقوق انسان بر انسان (حقوق انسان‌ها بر یکدیگر و عدالت اجتماعی) و حق انسان بر خود (حق اعضاء و جوارح انسان) را شامل می‌شود. در این صورت، مفهوم عدل، تقریباً برابر همه ارزش‌های خوب و مثبت بوده و در تمام ابعاد زندگی باید اجرا شود.

علاوه بر این که دلیل عقل، انسان را به عدالت دستور می‌دهد، دلیل نقل (قرآن و روایات) نیز به این مسئله تاکید داشته است. خداوند در قرآن می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ** (نحل، ۹۰) خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: عدالت در رأس ایمان و گرد آورنده احسان است. (ناظم زاده، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۳۰۳)

آیات شریفه و روایات به مسلمانان دستور داده‌اند که عدالت را در تمام ابعاد زندگی خود مورد توجه قرار داده و این امر بیشتر به طور مطلق ذکر شده و مقید به چیزی نشده است. عدالت فردی در فقه امامیه دارای اهمیت و تاکید زیادی است چون خیلی از مسائل فقهی با عدالت فرد رابطه‌ی مستقیم دارند. لذا در این تحقیق جایگاه عدالت فردی با توجه به نظرات فقها مورد بررسی قرار می‌گیرد تا به سولاتی چون: راه اثبات عدالت کدامند؟ عوامل سقوط عدالت کدامند؟ راه بازگشت عدالت چیست؟ پاسخ مناسبی داده شود.

۲- مفهوم عدالت

عدالت در لغت به معنی میانه روی در کارهاست و آن، خلاف جور است. (فیومی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۳۹۶. ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۱، ص ۴۱۴. فراهیدی، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۱۱۵۴) برخی دانشمندان علم لغت، عدالت را به معنای مساوات و برابری تعبیر کرده‌اند. (طریحی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۴۲۱) و برخی آن را به معنای استقامت، یعنی راست و موزون بودن دانسته‌اند. (خوری شرتونی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۴۹۴).

سخن اهل لغت درباره عدالت، هماهنگ با کلام امام علی(ع) درباره معنای عدالت است.

از امام علی (ع) سؤال شد: از عدل و جود کدام یک برتر و ارزشمندتر است؟ امام فرمود: عدل امور را در جای خود می‌نهد، ولی جود امور را از جهت اصلی خود خارج می‌کند. (نهج البلاغه، کلمه قصار ۴۲۹).

فقهای امامیه در مورد تعریف اصطلاحی عدالت با هم اختلاف نظر دارند:

نظر اول:

عده‌ای از فقها بر این عقیده‌اند که عدالت ملکه نفسانی است که موجب می‌شود شخص ملازم تقوا و مروت باشد.

مقدس اردبیلی در این باره می‌گوید: این قول مشهور میان علمای عامه و خاصه در اصول و فروع است. (مقدس اردبیلی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۳۵۱)

شیخ انصاری هم می‌گوید: این قول مشهور میان فقهای چون علامه حلی و فقهای متاخر اوست. (علامه حلی، ۱۳۹۰ الف، ج ۸، ص ۴۹۹. شیخ انصاری، ۱۳۷۴، ص ۱۶۳)

در این باره نکاتی باید مورد نقد و بررسی قرار گیرد: (نجفی، ۱۳۹۱، ص ۱۵)

۱- تعابیر فقها در مورد ملکه نفسانی یکسان نیست.

الف) برخی تعبیر به ملکه کرده‌اند. (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۲۷)

ب) برخی تعبیر به هیئت راسخه در نفس. (موسوی عاملی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۶۷)

ج) برخی به کیفیت راسخه نفسانی نموده‌اند. (محقق کرکی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۷۲)

به نظر می‌رسد مقصود فقها از این تعبیرات همان ملکه نفسانی است (نجفی، ۱۳۹۱، ص ۱۶) زیرا ملکه عبارت است از «کیفیه راسخه فی النفس» (تفتازانی، ۱۳۶۸، ص ۱۱)؛ بدین معنا که ملکه، صفت وجودی است که در نفس انسان رسوخ کرده و دارای دوام و بقا باشد؛ اما اگر صفت وجودی راسخ در نفس نباشد، همانند شادی، لذت و درد، ملکه نبوده، بلکه حال نامیده می‌شود. (دسوقی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۲۵)

۲- مروت به معنای ترک اموری است که به حسب عادت موجب تنفر نفوس از انسان می‌شود. این عنوان مورد توافق همه فقهای که قائل به ملکه بودن عدالت هستند، نمی‌باشد بلکه برخی آن را پذیرفته و برخی آن را رد کرده‌اند. (نجفی، ۱۴۲۹، ج ۱۳، ص ۴۲۶)

نظر دوم:

برخی از فقها بر آنند که عدالت عبارت است از نفس اعمال خارجی، از انجام واجبات و ترک محرمات، در صورتی که ناشی از ملکه نفسانی باشد.

به عبارت دیگر، عدالت استقامت عملی در جاده شریعت است، به شرط آن که مستند به ملکه باشد. (نجفی، ۱۳۹۱، ص ۱۸)

شیخ انصاری در این باره می‌گوید: این قول ظاهراً کلام شیخ صدوق و پدرش شیخ مفید در کتاب المقنعه و برخی دیگر از فقهاست. (شیخ انصاری، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۶۴. طباطبایی یزدی، ۱۴۲۴، ج ۳، ص ۱۸۹)

برخی از فقها معتقدند قول اول و دوم با هم مغایرتی ندارند؛ زیرا بنابر تعریف اول، عدالت ملکه‌ای است که موجب اجتناب از کبائر می‌شود و بنابر تعریف دوم، عدالت اجتنابی است که ناشی از ملکه است. پس در هر دو تعریف، ملکه بودن و اجتناب لحاظ شده است و بر تفاوت مختصری که میان آن دو وجود دارد، ثمره‌ای مترتب نیست. (خویی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۵۲؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۳۰۵. نجفی، ۱۳۹۱، ص ۱۷)

نظر سوم:

برخی فقها معتقدند: عدالت عبارت است از خود اعمال خارجی بدون آن که مستند به ملکه باشد؛ یعنی انجام واجبات و ترک محرمات، یا اجتناب از کبائر و عدم اصرار بر صغائر است. (ابن حمزه، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۳۰؛ ابن ادریس، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۱۷).

خویی معتقد است: عدالت، خود اعمال خارجی، از انجام واجبات و ترک محرمات است، بدون آن که مقرون به ملکه بوده یا آن که از ملکه صادر شده باشد. پس در نتیجه عدالت عبارت است از استقامت در جاده شرع به انگیزه خوف از خداوند متعال یا به امید ثواب. (خویی، همان، ج ۱، صص ۲۵۳-۲۵۴).

نظر چهارم:

دسته‌ای دیگر از فقها معتقدند عدالت عبارت است از اسلام و عدم ظهور فسق در خارج؛ بدین معنا که کسی که مسلمان است و فسقی از او در خارج ظاهر نشده، حکم به عدالت او می‌شود. (شیخ انصاری، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۶۵).

شیخ طوسی در دو کتاب ارزشمند خلاف و المبسوط این قول را آورده است؛ حتی بر آن ادعای اجماع نموده است. (شیخ طوسی، ۱۳۹۰ الف، ج ۸، ص ۲۱۷؛ همو، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۲۱۷)

البته مقصود از اسلام در این قول، ایمان (شیعه بودن) است. (نجفی، ۱۴۲۹، ج ۱۳، ص ۴۶۶)

شهید ثانی این قول را نمی‌پذیرد و معتقد است: این قول خلاف روایات است و همچنین خلاف مذهب است. (شهید ثانی، ۱۴۲۵، ج ۱۳، ص ۴۰۳)

نظر پنجم:

بعضی فقها بر این باورند که عدالت صرفاً عبارت است از حسن ظاهر؛ بدین معنا که هرگاه شخص در ظاهر مرد صالح و مطیع اوامر و نواهی شرع شمرده می‌شود، حکم به عدالت او می‌شود. (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۵۲؛ ابن براج، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۵۵۶).

شیخ مفید در کتاب المقنعه این قول را ارائه کرده است. حتی بر این قول ادعای اجماع شده است. (شیخ مفید، ۱۴۱۰، ص ۷۲۵. نجفی، همان، ص ۴۷۶).

البته قابل ذکر است، قول چهارم و پنجم یعنی اسلام و حسن ظاهر در واقع تعریف عدالت نیست؛ بلکه راه‌های شناخت عدالت است. (نجفی، ۱۳۹۱، ص ۲۰).

آیت الله خویی، در این باره می‌گوید: «و الصحيح ان حسن الظاهر و الاسلام مع عدم ظهور الفسق معرفان للعداله لا انهما نفسهما». (خویی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۵۳).

صحيح آن است که حسن ظاهر و اسلام ظهوری در فسق ندارد بلکه این دو مورد معرف عدالت‌اند نه تعریف آن.

شیخ انصاری هم می‌گوید: بدون شک اسلام و حسن ظاهر دو قول در تعریف عدالت نیستند؛ بلکه آن دو طریق برای شناخت عدالت هستند. (شیخ انصاری، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۶۵).

به نظر می‌آید قول اول درست‌تر باشد یعنی اینکه قائل بر ملکه بودن عدالت باشیم: برای آن که مطلب بهتر درک شود به نظر یک فقیه اشاره می‌کنیم:

محقق سبزواری می‌فرماید: استقامت در جاده شریعت از دو حال بیرون نیست؛ زیرا این استقامت گاهی به صورت کیفیت راسخه در نفس است؛ به گونه‌ای که به سهولت قابل زوال نیست و گاهی به صورت حالت سریع الزوال است. روشن است قسم اول که ملکه نامیده می‌شود، عدالت است، اما قسم دوم عدالت نیست؛ چرا که برای هر شخص فاسق مسلمان، گاهی حالت استقامت پدید می‌آید، با این که چنین شخصی عادل شمرده نمی‌شود. این دلیل متین و مطابق با مرتکزات اذهان عقلا است؛ چرا که نزد عقلا صرف حال نفسانی است که از آن به ملکه تعبیر می‌کنیم. (سبزواری، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۴۳. نجفی، ۱۳۹۱، ص ۲۲)

روشن است به صرف این که کسی ترک معاصی نماید، به دین و ورع او وثوق حاصل نمی‌شود، (حر عاملی، ۱۳۹۰، ج ۷، ص ۵۶۲؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۳۷۴). مگر آن که به وجود ملکه ترک معاصی در او علم یا ظن پیدا نماییم؛ زیرا ممکن است ترک معاصی به خاطر عدم ابتلا یا به دلیل انگیزه‌های نفسانی یا به صورت اتفاقی باشد. از این رو در صورتی ترک معاصی ارزش دارد و موجب وثق به دین و تقوای شخص می‌شود که به حالت ملکه و هیئت راسخه در نفس درآمده باشد. (نجفی، همان، ص ۲۵)

پس ما اگر عدالت را ملکه نفسانی قلمداد کنیم بهتر است، و عدالت خوئی است نفسانی و پایدار که دارنده اش را به مراقبت و همراهی تقوا و مروت وا می‌دارد.

۳- احراز عدالت

فقه‌های اسلامی راه‌هایی را برای اثبات و احراز عدالت ذکر کرده‌اند که ذیلاً بیان می‌گردد.

از نظر امام خمینی فهمیده می‌شود که عدالت از طریق: ۱- شیاع ۲- بینه ۳- حسن ظاهر فهمیده می‌شود. (۱۳۷۹، ج ۱، ص ۴۹۹)

۱- شیاع

شیاع عبارت است از اخبار عده زیادی از افرادی که شرایط شاهد در مورد آن‌ها احراز نشده نسبت به یک امر به گونه‌ای که احتمال خلاف واقع بودن این اخبار را به حد صفر برساند. (شهید ثانی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۲۶۶)

۲- بینه

اقتداء دو فرد عادل یکی از راه‌های احراز عدالت در فقه شمرده شده است. شهید ثانی می‌نویسد: «و تعلم بالاختیار... و شهادت عدلین و شیاعهما و اقتداء عدلین» (شهید ثانی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۲۲) یعنی عدالت با شهادت دو شاهد عادل و شیاع آن فرد شخصی عادل دانسته می‌شود، و عدالت آن احراز می‌شود.

قرآن کریم می‌فرماید: «وَاسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِّنْ رِّجَالِكُمْ» (بقره، ۲۸۲)

۳- حسن ظاهر

صاحب جواهر می‌نویسد: یعنی حسن ظاهر طریق (احراز) عدالت است. («هو طریق الیها») (نجفی، ۱۴۲۹، ج ۱۳، ص ۲۹۹)

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: اگر امر قضاوت در دست ما باشد در حق الناس شهادت مردی را که به خیر و نیکی شناخته شده است می‌پذیریم در صورتی که شاکی قسم بخورد. (حر عاملی، ۱۳۹۰، ج ۱۸، ص ۶۵۶)

۴- زوال عدالت

فقه‌های اسلامی بر این عقیده‌اند که عدالت باید محرز شود و احراز آن بوسیله گناه نکردن و خلاف مروت عمل نکردن می‌باشد. به عبارت دیگر اگر شخص گناه کبیره یا صغیره انجام دهد و یا این که خلاف مروت عمل کند عدالت شخص ساقط می‌شود. (شهید ثانی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۲۵۲)

تفسیر و بیان گناهان کبیره و بزرگی که مورد بحث است و در این آیه است: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكُفَّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»؛ «اگر گناهان بزرگی که از آن نهی شده‌اید، پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم» گفته شده است: «کبیره» هر گناهی است که صاحب شرع بر آن حدی معین کرده و یا گناهی که صراحتاً و یا به‌طور وضوح و آشکار مورد تهدید و وعید آتش واقع شده است قول دیگر این است که «کبیره» آن گناهی است که علم و آگاهی به حرمتش، دلیل قطعی داشته باشد. (فاضل مقداد، بی‌تا، ج، صص ۹۲-۹۵. شهید ثانی، ۱۴۲۵، ج ۱۴، ص ۱۶۷)

امام خمینی (ره) می‌فرماید: گناهان کبیره؛ هر معصیتی است که نسبت به آن وعده و تهدید به آتش یا عقاب داده شده است، یا شدیداً با آن برخورد شده است، یا دلیلی دلالت می‌کند که آن گناه از بعضی از کبایر بزرگتر یا مانند آن است، یا عقل حکم می‌کند که کبیره است، یا در اذهان اهل شریعت و تدین مسلماً چنین است، یا نصی (از وحی) وارد شده، که کبیره است.

گناهان کبیره زیاد است، از جمله: مأیوس شدن از رحمت خدا، ایمن شدن از مکر او، دروغ بستن بر خدا و رسول خدا و اوصیای پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، کشتن نفسی که خدا آن را حرام کرده، به جز آن که به حق باشد، عاق والدین، خوردن مال یتیم از روی ظلم، ... را جزء کبایری شمردن که اجتناب از آنها در عدالت معتبر است، مسامحه است. (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۵۰۰).

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكُفَّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نَدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا قَالَ الْكَبَائِرُ الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ». (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۷۶)

شهید اول می‌فرماید: همه گناهان کبیره‌اند زیرا هر گناهی بزرگ است، و گناهان همگی در مخالفت امر و نهی خداوند مشترک‌اند و آن دو (گناه کبیره و صغیره) نسبت به هم واحداًند و به نسبت به خداوند عزوجل بزرگ‌اند. (شهید اول، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۳۰۵).

در مورد گناهان صغیره نیز مباحثی میان فقها در میان است: اصرار و پافشاری بر معصیت صغیره بر دو قسم متصور است ۱- فعلی و عملی ۲- حکمی.

۱- فعلی و عملی: عبارت است از: مداومت و استمرار بر یک قسم از آن گناه، بدون توبه و بازگشت از آن یا ارتکاب تعداد زیادی را گناه بدون توبه و بازگشت از آن.

۲- اصرار حکمی: به معنای عزم و تصمیم بر انجام دوباره همان گناه است، اما کسی که یک گناه کوچک را انجام دهد و بعد از آن نه توبه در ذهن و اندیشه‌اش بیاید و نه عزم و تصمیم بر فعل و انجام دوباره‌اش داشته باشد، ظاهراً «إصرار» صدق نمی‌کند و شاید ارتکاب چنین گناهی جزء مواردی باشد که به وسیله اعمال صالحه و کارهای نیکو پوشانده شود. (فاضل مقداد، بی‌تا، ج، صص ۹۲-۹۵).

به عبارت دیگر اصرار حکمی به معنای عزم بر انجام مجدد گناه صغیره پس از ارتکاب آن. (شهید اول، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۲۷؛ شهید ثانی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۱۳۰)

امام خمینی (ره) حکم صفت عدالت با ارتکاب گناهان کبیره یا اصرار بر صغیره زائل می‌شود.

حتی بنابر احتیاط مستحب با ارتکاب صغیره (بدون اصرار) نیز چنین است و اگر توبه کند حکم صفت عدالت بازمی‌گردد به شرط آنکه ملکه عدالت باقی باشد. (خمینی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۳)

اصرار بر گناهان صغیره که موجب کبیره شدن آن می‌گردد، عبارت است از ادامه و ملازمت بر معصیت بدون آن که پشت سر آن گناه، توبه‌ای بنماید و بعید نیست که بعد از انجام گناه صغیره، تصمیم بر انجام مجدد آن، از قبیل اصرار بر صغیره باشد، اگر چه آن را انجام ندهد خصوصاً

اگر تصمیم او بر انجام آن، در حال ارتکاب معصیت اول باشد، البته ظاهر این است که بعد از انجام گناه صغیره، به مجرد این که توبه ننماید و تصمیم بر انجام مجدد آن هم نداشته باشد، اصرار بر آن، تحقق پیدا نکند. (همان، ص ۵۰۱)

تقسیم گناه به کبیره و صغیره در زوال عدالت جای تامل دارد؛ چون این تقسیم بندی بیشتر برای آخرت مناسب تر است و برای زوال عدالت همان انجام دادن گناه کفایت می کند البته اگر شخص تکرار و توبه نکند. چون گناه چه کبیره و چه صغیره، عقلاً قبیح است، و مردم مرتکبین گناه را از هر سنخی که باشد مورد مذمت قرار می دهند و اعتماد و اطمینان به او ندارند.

۵- بازگشت عدالت

عدالت با گناهان کبیره و اصرار بر گناهان صغیره و خلاف مروت ساقط می شود اما بوسیله توبه از معصیت دوباره احراز می شود. و دلیل آن کتاب و سنت است:

۱- قول تعالی: «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا» (نسا، ۱۱۰)

هر کس بدی کند یا بر خویشتن ستم نماید سپس از خداوند آمرزش طلبد، خداوند را آمرزنده و مهربان خواه یافت.

۲- قول تعالی: «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (نور، ۳۱)

اسماعیل بن مسلم سکونی از امام صادق از پدرش علیهما السلام نقل کرده که فرمود: مردی که قبلاً در جرمی دست و پای او را قطع کرده بودند، در حضور امیر المؤمنین شهادت داد، و حضرت شهادت او را پذیرفت چون قبلاً توبه کرده و توبه اش هم مشهور شده بود. (شیخ صدوق، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۵۴)

۶- لزوم عدالت فردی

۱- عدالت در رهبر یا حاکم

در فقه اسلامی عدالت حاکم یا رهبر از ضروریات است، یعنی اگر رهبر یا حاکم عادل نباشد، به این مقام نمی رسد. در این مورد ادله زیادی وجود دارد:

۱- به اجماع علمای شیعه یکی از شرایط وجوب نماز جمعه، وجود سلطان عادل، یا نایب و یا جانشین اوست. منظور وجود حکومت اسلامی است که در رأس آن نایب عام امام زمان (علیه السلام) بوده باشد و امام جمعه را منصوب نماید. ابو حنیفه گفته است وجود امام (رئیس حکومت) گرچه ستمگر باشد، شرط می باشد و شافعی در وجوب نماز جمعه، وجود امام (رهبر و زمامدار) را شرط ندانسته است. (فاضل مقداد، بی تا، ج ۱، ص ۱۹۳)

البته این اجماع از دو لحاظ قابل تامل است:

۱- اجماع با بودن دلیل معتبر مثل روایات، مدرکی است و دلیلی مستقل به حساب نمی آید.

۲- اجماع زمانی محقق می‌شود که تمام فقها به یک امر اتفاق داشته باشند، ولی در این مسئله مخالفانی وجود دارد.

۲- روایات از اهل بیت (علیهم السلام) در این زمینه فراوان وارد شده است. و اما دلیل شرط «عادل بودن» امام آنست که در اجتماع مردم، احتمال نزاع و برخورد ناسالم و وقوع فتنه فراوان است. بنابراین در آنجا باید حاکم عادل باشد که نیاز به کسی که او را به راه راست هدایت کند، نداشته باشد و وجودش باعث از میان رفتن عوامل نزاع و اختلاف باشد، او جلوی فتنه‌ها را بگیرد. (فاضل مقداد، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۹۴)

۳- در حدیثی چنین آمده است که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: «بدانید خداوند نماز را بر شما واجب کرده است. هر کس آن را در حیات، یا بعد از وفات من در حالی که پیش نماز عادل باشد، از روی استخفاف (سبک شمردن) و یا انکار، ترک کند، خداوند او را پریشان می‌سازد و به کار او برکت نمی‌دهد، بدانید نماز او قبول نمی‌شود، بدانید زکات او قبول نمی‌شود، بدانید حجّ او قبول نمی‌شود، بدانید اعمال او قبول نخواهد شد، تا از این کار توبه کند.» (ابن ابی جمهور، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۷۰)

هر چند این روایت در مورد عدالت امام جمعه است؛ اما معمولاً امام یا نایب آن به این منصب منصوب می‌باشند. عدالت امام که شکی در آن وجود ندارد؛ و عدالت در نایب که همان رهبر یا حاکم شرع می‌باشد؛ نیز شرط است.

۲- عدالت امام جماعت

یکی از مسائل فقهی که فقها و مراجع تقلید در کتاب هایشان مطرح کرده اند، عدالت امام جماعت است که مأمومین می‌خواهند به او اقتدا کنند؛ یعنی گناه کبیره انجام ندهد و اصرار بر گناه صغیره هم نداشته باشد؛ در غیر این صورت نمی‌توان به او اقتدا کرد، زیرا اقتدا کردن به امام جماعتی صحیح است که عدالتش برای انسان محرز شده باشد. (بنی هاشمی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۵)

ابن ادریس در مورد امام جماعت می‌گوید: «و لا تصح الصلاة إلا خلف معتقد الحق بأسره، عدل فی دیانته، و حدّ العدل، هو الذی لا یخلّ بواجب، و لا یرتکب قبیحاً.» (ابن ادریس، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۸۰)

علامه حلی در مورد صفات امام جمعه می‌فرماید: «یشترط فی النایب: البلوغ، و العقل و الایمان، و العدالة، و طهارة المولد، و الذکورة، و فی العبد و الأبرص و الأجذم و الأعمی.» (علامه حلی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۵۷)

۱- قرآن کریم می‌فرماید: «أَمْ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» (سجده، ۱۸)

«آیا آن کسی که به خدا ایمان آورده (حالش در قیامت) مانند کسی است که فاسق بوده، هرگز مومن و فاسق یکسان نخواهند بود.»

۲- روایت: عن الباقر علیه السلام «لا تصلّ إلّا خلف من تثق بدینه و أمانته.» (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۲۶۶)

۳- «اجعلوا ائمتکم خیارکم.» (بیهقی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۹۰) بهترینتان را ائمه خود قرار دهید.

۴- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: اگر شما را خوش می‌آید یا خوش میدانید که نمازتان نیکو شود پس خوبان و برگزیدگانتان را به امامت در نماز پیش اندازید. (شیخ صدوق، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۳)

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: سه کس هستند که پشت سرشان نماز نمی‌توان کرد اول آنکه مجهول الحال است یعنی مذهب و اعتقادش معلوم نباشد، دوم کسی که غالی مذهب باشد (یعنی در مورد پیامبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین غلو کند و ایشان را خدا بداند

یا قدرت و سلطنتی برای آنان قائل باشد که در واقع واجد و حائز آن نباشند و شناخت آنان را کافی از عمل بدانند) هر چند در ظاهر اظهار تشیع کند و خود را شیعه امامی بدانند، و سوّم کسی که فسق او نمایان باشد هر چند زیاده‌روی هم نکند. (همان)

۶- سعد بن اسماعیل از پدرش و او از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت پرسید آیا شخصی که در آموزش مرتکب گناهان نیز می‌شود پشت سر او نماز می‌توان خواند یا نه؟ آن حضرت پاسخ فرمود: نه، نمی‌توان. (همان)

۳- عدالت در شخص قاضی

محقق حلی در مورد صفات قاضی می‌گوید: «و یشرط فیهِ البلوغ و کمال العقل و الإیمان و العدالة و طهارة المولد و العلم و الذکورة». (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۵۹)

ابن براج در مورد صفات قاضی می‌گوید: «و القضاء لا ینعقد للقاضی الا بان یكون من أهل العلم و العدالة و الکمال، و کونه عالما: بان یكون عارفا بالکتاب و السنة، و الإجماع، و الاختلاف، و لسان العرب». (ابن براج، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۵۹۷)

امام خمینی می‌فرماید: شرط است در قاضی بلوغ و عقل و ایمان و عدالت و اجتهاد مطلق و مرد بودن و طهارت مولد (حلال زاده بودن) و علمیت بر کسانی که در شهر یا نزدیک آن است بنا بر احوط. (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۸۵)

مقدس اردبیلی عدالت را در قاضی شرط می‌داند و به آیه ذیل استناد می‌کند. (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۵، ص ۶۸۶)

قرآن کریم می‌فرماید: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره، ۱۲۴)

(به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایشها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند)».

۴- عدالت در مرجع تقلید

در اسلام، یکی از شرایطی که برای مرجع تقلید و جواز تقلید از او بیان شده، این است که عادل بوده و اهل گناه و فسق نباشد. (بنی هاشمی، ۱۳۹۰، ص ۱۰)

امام خمینی (ره) در این زمینه فرموده است: در شخص مفتی و در قاضی، عدالت شرط است. و عدالت به شهادت دو عادل و به معاشرتی که موجب علم یا اطمینان است و به شیوع علم آور ثابت می‌شود. بلکه عدالت به حسن ظاهر و مواظبت در امور شرعی و طاعات و حضور در جماعات (مسلمین) و مانند اینها ثابت می‌گردد. و ظاهر آنست که حسن ظاهر تعبدا کاشف از عدالت است اگر چه موجب گمان یا علم به عدالت نباشد. (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۳)

۵- عدالت در وصی

فقه‌های اسلامی در مورد این که وصی باید عادل باشد با هم اختلاف نظر دارند. و قول مشهور شرطیت عدالت است؛ (ابو صلاح حلبی، ۱۳۹۰، ص ۲۳۵) ما نظر برخی فقها را ذکر می‌نماییم:

شیخ انصاری در این راستا می‌فرماید: و در اشتراط عدالت خلاف است، احوط اشتراط است، پس اگر موصی کسی را عادل بداند و وصی کند، بعد از وفات موصی به فسق و خیانت معزول می‌شود، پس در این صورت امر وصایت راجع به حاکم شرع خواهد شد، و ظاهر این است که عدالت در این مقام شرط استنباه است، نه شرط نیابت. پس اگر وصی کند کسی را که ظاهر العداله باشد و در واقع فاسق باشد پس به جا آورد مقتضای وصیت را ظاهر این است که نافذ باشد، بلکه بعید نیست صحت هرگاه ظاهر الفسق را وصی قرار دهد و او نیز عمل به مقتضای وصیت کند به اطلاع عدلین یا به اطلاع حاکم شرع، بلی در اصل جواز استنباه با اطلاع موصی بر فسق وصی اشکال است، ظاهر عدم جواز است. (شیخ انصاری، ۱۴۲۱، ص ۱۴۲)

امام خمینی می‌فرماید: آیا عدالت در وصی معتبر است یا ثقه بودن کفایت می‌کند؟ دومی بعید نیست اگر چه احتیاط اولی است. (خمینی، همان، ج ۳، ص ۱۶۹)

شهید ثانی هم عدالت در فرد وصی را لازم می‌داند. (شهید ثانی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۱۴۲)

۶- عدالت در شهادت

فقه‌های اسلامی در باب شهادت می‌گویند: در شاهد عدالت معتبر است و فقها بر این امر اتفاق نظر دارند. (سیدمرتضی، ۱۴۱۵، ص ۴۹۷)

قاضی ابن براج در مورد عدالت شاهد می‌گوید: «أن العدالة معتبرة في الشهادة، و الكافر غير عدل» (ابن براج، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۵۵۷)

امام خمینی در باب شهادت می‌فرماید: در شهادت به عدالت، علم به آن، یا به شیاع یا به معاشرت مستمری که موجب اطلاع بر باطن گردد معتبر است. و حسن ظاهر در شهادت کفایت نمی‌کند و لو اینکه مفید ظن باشد. (۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۱۳)

قال الله تعالى «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا». (حجرات، ۶)

امام علی علیه السلام می‌فرماید: من گواهی فاسق را نمی‌پذیرم مگر به ضرر خودش. (حر عاملی، ۱۳۹۰، ج ۱۸، ص ۴۵۵)

۷- نتیجه گیری

بررسی مسأله عدالت در فقه از اهمیت بالایی برخوردار است؛ چرا که در جای جای فقه از عبادات تا معاملات و از سیاست تا مسائل قضایی و مانند آنها، احکامی را می‌یابیم که با عدالت انسان گره خورده است. لذا ما با بررسی، به نتایج عمده‌ی ذیل رسیده‌ایم:

۱- عدالت در فقه اسلامی از اهمیت خاصی برخوردار است و طبق آیات، روایات، عقل و اجماع ثابت است.

۲- عدالت در فقه به دو قسم تقسیم می‌شود: یعنی عدالت در دو زمینه قابل بحث است: ۱- عدالت اجتماعی ۲- عدالت فردی. که بیشتر در قضات، ائمه جماعت و جمعه، رهبر، وصی، شاهد و غیره باید احراز شود.

۳- راه اثبات عدالت: عدالت با حسن ظاهر افراد، شیوع و شهادت دوعادل ثابت می‌شود.

۴- سقوط عدالت: عدالت با ارتکاب گناهان کبیره مانند شرک، زنا، لواط، ارتداد و... (ملاک گناه کبیره بودن این است که در روایات و آیات وعده‌ی عذاب برای آن شده است)؛ و همچنین اصرار بر گناه صغیره و خلاف مروت رفتار کردن باعث سقوط عدالت می‌شود. و با توبه کردن باز عدالت فرد محرز می‌شود.



References

Quran Kareem

Nahj al-Balaghah

Ibn Manzur, Muhammad bin Mukarram, (1985), Lisan al-Arab, Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.

Ansari, Morteza,(1995), Makaseb, Qom, Dehqani.

Ansari, Morteza (2001), Sighat al-Aqood wa al-Iqa'at, Qom, Majma'e Andisheh-e Eslami, Iran, vol. 1.

Ibn Idris Heli, Muhammad bin Mansur,(2010), Al-Sarair al-Hawi li Tahrir al-Fatawa, Qom, Islamic Research Center.

Ibn Hamzeh,(2010), Al-Wasilah ila Nil al-Fadilah, Qom, Islamic Computer Science Research Center.

Ibn Barraji,(2012), Al-Muhadhdhab, Qom, Islamic Computer Science Research Center.

Ibn Abi Jumah,(2012), Awali al-La'ali, Qom, Islamic Computer Science Research Center.

Taftazani, Saad al-Din,(1990), Sharh al-Mukhtasar, vol. 2, Qom: Allameh.

Bani Hashemi, Sayyid Mohammad Hussein,(2012), Risalah Dovvom Marja', vol. 1, Qom, Islamic Research Center.

Bayhaqi, Sunan Bayhaqi, (2010),Qom, Islamic Computer Science Research Center.

Khomeini, Ruhollah Musavi,(2001), Tahrir al-Wasilah, Qom, Imam Khomeini's Works Publication Office.

Hur Ameli, Muhammad bin Hassan,(2012), Wasa'il al-Shi'ah, Qom, Islamic Computer Science Research Center.

Khoury Shertoni, Saeed, (2007),Aqrab al-Mawared, vol. 2, Tehran: Dar al-Aswah.

Halabi, Abu Salah, (2012), Al-Kafi fi al-Fiqh, Qom, Islamic Computer Science Research Center.

Dosouqi, Mohammad bin Mohammad Arfah,(2012), Hashiyat al-Dosouqi, Qom, Islamic Research Center.

Sayyid Morteza, Ali bin Hussein Musavi,(1994), Intisar fi Enfradat al-Imamiyah, Qom, Hawzah Ilmiyah.

Sabzavari, Sayyid Abdul Ali Musavi,(2009), Mahdhab al-Ahkam, Qom: Dar al-Tafsir.

Sheikh Mufid, Muhammad bin Nu'man, (1990), Al-Muqni'ah, vol. 2, Qom: Islamic Publication Foundation.

Sheikh Tusi, Muhammad bin Hassan,(1996), Al-Khilaf, Qom: Islamic Publication Foundation.



Sheikh Tusi, Muhammad bin Hassan (2012), 'Tahdhib al-Ahkam, Qom, Islamic Research Center.

Sheikh Tusi, Muhammad bin Hassan (2012), Al-Mabsut, Qom, Islamic Computer Science Research Center.

Sheikh Tusi, Muhammad bin Hassan(2012), Al-Nihayah, Qom, Islamic Computer Science Research Center.

Shahid Awwal, Muhammad bin Maki,(1998), Dhikr al-Shi'ah, Qom, Al-Bayt (a) Foundation.

Shahid Awwal, Muhammad bin Maki (2012), Al-Qawaid wa al-Fawa'id, Qom, Islamic Computer Science Research Center.

Shahid Thani, Zain al-Din bin Ali,(2004), Al-Rawdah al-Bahiyah fi Sharh al-Luma al-Dimashqiyyah, vol. 4, Qom: Dar al-Tafsir.